

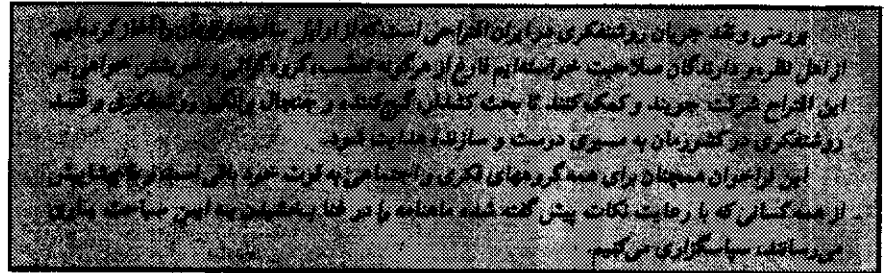
روشنفکر: ترس، سکوت و سازش، همین!

«ارزیابی» لازم دست یابیم. ما اگر خیلی هم به خود زحمت بدیم و بخواهیم برای تاریخ جریان روشنفکری، سابقه و نشانه و دفتری تهیه کنیم، اسطوره آبیکی این جریان (باصلاح رهبری نقد) با میرزاده عشقی و زمان او آغاز و با مرگ جلال آل احمد و زمان او به پایان می‌رسد، استمرار این راه، بویژه در بخش سیاسی حرکت روشنفکری در ایران، آشفته، نامنسجم، بی‌اعتماد، ترس خورده و بی‌هویت است. در جامعه‌ای که شاعران و نویسندگان و هنرمندان توانایی ظهور می‌کند، حیرت‌آور است که «روشنفکر جدی» نلذارد. ما «روشنفکر» داریم و نه روشنفکر، اما همین روشنگر همواره در تنهایی و بصورت فردی، مثبت و خلاق است، همین که با عنوان روشنفکران به کار جمعی روی می‌آورد، عامی، می‌شود و ترس و تهمت و خست ذهنی و تنگ نظری، جای شهادت آگاهانه، حقیقت جویی و از خودگذشتگی به مفهوم رسالت، آن را پو می‌کند.

بعضی بر این عقیده‌اند که عامل حرکت جریانهای روشنفکری مدرن در ایران معاصر و طی نیم قرن اخیر، حزب توده بوده است، البته در این که بخش فرهنگی این حزب در سوق دادن علاقمندان به کتاب، به جانب تعریف روشنفکر متعدد نقش داشته است، شکی نیست، اما امروز باید ببینیم ما چه تعریفی از «تعهد» داریم؟ اگر تعهد، محصولش در مجموعه شعر «لابه...» مرحوم طبری رخ نموده است، مرده‌شوی این تعهد را ببرد! اگر نماینده زن روشنفکر هم مریم فیروز باشد، که او بیلا «بروید از شوهرم بپرسید، این تکیه کلام زن روشنفکر ایرانی نیست، زن رعیت بختیاری ما هم این همه در غل و زنجیر ذهنیت پدر سالاری و سرذمذاری نبوده و نیست. حال آنه آن سوی رود، که پائین رود. آیا جلال آل احمد هم جداً روشنفکری کارآمد بوده است؟ با حفظ ارادت شخصی به بخشی از حیات قلم این انسان سالم، من نمی‌دانم چرا بعضی مردم اهل کتاب، جلال را روشنفکری مبارز می‌دانسته و می‌دانند. اگر بود، حاصل این مبارزه و مولود آن آگاهی در سیر تطور هویت روشنفکری امروز ما چه و کدام است؟ اوج انتقاد جلال همان بود که چرا روستائی (مولد پتیر و لیبیات و تخم مرغ) باید برای خرید پتیر و تخم مرغ به شهر بیاید؟! »

انتقاد از «پدر» ممنوع!

حالا چه؟ حالا هم به شهر می‌آید، اما دست خالی برمی‌گردد! از زنده یاد محمد مسعود، تا زنده نام مسعود



نوشته سیدعلی صالحی

«مملکت ما پر از مادران خوب و روشنفکران بد است»
سهراب سپهری

اگر روشنفکر همان فاعل گفتگو و آمر سخن و عامل حرف و کلام و صحبت باشد، که هست، تا بخواهید جامعه ما صاحب روشنفکر است. روشنفکر پُرگوترین مردمان است، درست در مقابل کارگر که «زوربازو» و احياناً «فن زورمنده» محل ارتزاق اوست، اندیشه و سخن فروشی نیز شغل روشنفکر است، از آنجا که کلمه حجاب معناست، فاعل، آمر و عامل آن نیز خواه ناخواه حجاب حقیقت است.

روشنفکر دروغگوترین مردمان است. همه دروغ می‌گویند.

روشنفکر از کلمه نقابی می‌سازد تا چهره نابهنجار خود را در پس آن نهان کند، و از آنجا که از عریان شدن این چهره چندگانه بیش از دیگران می‌ترسد، لاجرم پرگوتر است. او حرفی می‌کند تا فضا اشباع شود، تا کسی نتواند از پشتِ سترِ حرفی، به ضعف‌ها، حقارت‌ها، عقده‌ها و شخصیت چندگانه او پی ببرد، به همین دلیل لاف‌لقل در جامعه امروز ما، سکوت میمون‌ها از پُرگوئی بی‌سرانجام سیاه لشکرهای فرهنگی شبه فرزانه، ارجح‌تر است. راستش را بخواهید، ما نه از پنداشته‌های گذشتگان خود توشه‌ای برگزیده‌ایم، نه از رفتار انسان پیشرو جوابع آزاد بصورتی بهنجار، آموخته‌ای عملی به کف آورده‌ایم. آنهایی که معتقدند روشنفکر ما غریزه است، سخت در اشتباهند، روشنفکر ما حتی غریزه هم نیست، غریزه لااقل در کنار عوارض و آفت‌های پذیرش فرهنگ غیر، صاحب آموخته‌هایی مفید هم می‌شود.

مشکل این مقوله به عدم ریشه‌های تاریخی و سوابق سنتی باز می‌گردد، مسئله روشنفکری در ایران هرگز صاحب شناسنامه‌ای مشخص نبوده است. نه کاوه آهنگر

روشنفکر بوده است، نه ستارخان، نه بردیا، نه گنومات مُغ، نه حسنک وزیر، نه سعد سلمان، نه سعدی علیه رحمة، نه زرتشت و نه امیرکبیر، عجیب اینجاست که تنها «حافظ» به آن معنای هوشمندانه، علمی، اجتماعی، سیاسی، شخصی، و فرهنگی «روشنفکر» بوده است، هنوز هم هست و بی‌پشرو، زمان شکن و زنده، این عظمت حافظ، عظمت ما نیست، نشانه عقب‌ماندگی جامعه فرهنگی ماست که مرده‌ای از قرن هشتم هجری بیاید و سخنگری زندگانی شود که باصلاح به زودی وارد دومین هزاره مسیحیت می‌شوند. امروز چه در شعر، چه پند و امثال و حکم و چه در فلسفه، نه احمد



شاملو می‌تواند ژنریک و جانشین حافظ باشد، نه استاد محمد تقی جعفری جانشین سعدی و نه دکتر عبدالکریم سروش جانشین مولوی! موضوع تکیه بر فرهنگ غلط «نخبه‌گرایی» نیست، مسئله عدم ظهور آن جرقه‌های کیهانی است. ما در تعریف نهایی «روشنفکر» با فقدان مفهوم «ارزیابی» روبه روئیم. روشنفکران ما «باشنده‌اند، در حالیکه روشنفکر در حقیقت «شونده» است، کسی که شونده نیست، شونده واقعی ندارد، بلکه به قولی گوشه‌ای مُثنی بسیاری در اختیار دارد. ما با شخصیت مؤثر، فراگیر و با نفوذ روشنفکر سر و کار نداریم، چون وجود ندارد. شخصیت روشنفکر ما، شخصیتی ذوقی است، شخصیتی ذوقی در حوزه ارزشهای مستعمل، به همین دلیل نمی‌توانیم با ارزشهای بی‌ارزش شده به آن

کشورهای آسیای مرکزی: ایران یا ترکیه؟

کار آفرینان ترکیه آغاز می‌شود.

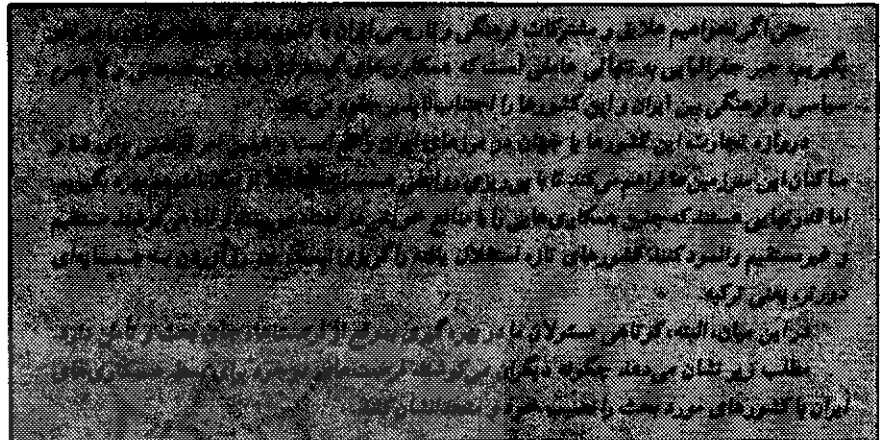
در دیدار سلیمان دمیرل از قزاقستان بر پیوندهای فرهنگی تأکید شده بود، از جمله این که اهالی قزاقستان، ازبکستان، قرقیزستان و ترکمنستان و نیز آذربایجان و قفقاز بیشترین خویشاوندی قومی را با ترکیه دارند و نیاکان سلجوق تبرکهای امروزی (اهالی ترکیه) از آسیای مرکزی به آنجا کوچیده‌اند.

آنها مسلمان سنی هستند (هرچند در جمهوری‌های آسیای مرکزی مجال چندانی برای بحث‌های فرقه‌ای وجود ندارد).

سلیمان دمیرل در سفر خود به قزاقستان به زیارت آرامگاه احمد یوسفی صوفی و عارف بزرگ ترک، در جنوب این جمهوری رفت. بعداً دولت ترکیه سی و پنج میلیون دلار بابت بازسازی آرامگاه مذکور به قزاقستان اهدا کرد. دمیرل همچنین سنگ بنای دانشگاه جدیدی بنام احمد یوسفی با مشارکت دو کشور را بنا نهاد.

دولتهای آسیای مرکزی مجبورند که نفت خود را از طریق روسیه حمل کنند و لذا بسیار علاقه‌مند هستند که مسیر جایگزینی بیابند. ترکیه بسیار شائق است که گذرگاه عبور لوله‌های نفت آنها باشد. آقای دمیرل در آلماتا پایتخت قزاقستان با رئیس جمهور این کشور تفاهم‌نامه‌ای را امضاء کرد که به موجب آن قرار شد طرفین در مورد احداث خط لوله نفت در مسیر ترکیه بررسی‌هایی را آغاز کنند. یک پیشنهاد این است که خط لوله نفت قزاقستان را از مسیر آذربایجان به بندر مدیترانه‌ای یمورتالیق در ترکیه برسانند. اگر این مسیر انتخاب شود گرجستان، قفقاز و ارمنستان نیز میزبان خط لوله خواهند بود. احداث این مسیر اخیر خط لوله با مشکلات سیاسی همراه خواهد بود اما آمریکا به همراه شرکتهای بزرگ نفتی خود در کشورهای حاشیه دریای خزر (بجز ایران) در تکاپو است که خط لوله را از ترکیه بگذرانند.

ماخذ: اکونومیست، ۱۷ ژوئن ۱۹۹۵
برگردان از سرویس ترجمه گزارش.



مستقیماً وارد معامله شوند. اکثر سرمایه‌گذاری‌های مهم و عظیم در آسیای مرکزی توسط شرکتهای غربی نظیر کمپانی نفتی شورون (cherron) یا دایلمر - بتز (Daimler - Bez) انجام شده است. اما شرکتهای ترکیه هم در منطقه آسیای مرکزی در مقیاس‌های کوچک فعال هستند و در ازبکستان و قزاقستان بیشترین طرف‌های تجاری را پیدا کرده‌اند. بسیاری



از شرکتهای ترکیه - هر چند در مقیاسی کوچک و متوسط - در صنایع روشنایی و ساختمان، تجارت یا خدمات فعال هستند اما شیوه کارشان یا آینده‌نگری و سنجیدگی همراه است و در آینده‌ای نزدیک، هنگامی که کشورهای آسیای مرکزی از بیماری مرموز دوران پس از فروپاشی شوروی جان بدر ببرند، زمان ضرب سکه و پول پارو کردن

هنگامی که حدود چهار سال پیش کشورهای آسیای مرکزی خود را مستقل یافتند، در مورد میزان موفقیت ایران با ترکیه در بازی بزرگ آسیای مرکزی و ربودن قلوب مسلمانان آن مناطق حدس و گمان‌های فراوانی زده می‌شد. وقتی آنها از آسیای افتاده معلوم شد که هیچکدام از دو کشور در این بازی بر دیگری پیشی نگرفته است. اما یک فرق اساسی بین ترکیه و ایران وجود دارد، و آن اینکه ترکیه از پای ننشست و به تلاش خود برای دستیابی به آسیای مرکزی ادامه داد و ایران از کوشش باز ایستاد.

دولت ترکیه هنوز رؤیای ایجاد منطقه نفوذ و بازگانی ترک‌زبانان از بند مسکو رسته را در سر می‌پروراند. سلیمان دمیرل رئیس جمهور ترکیه ماه گذشته از قزاقستان دیدار کرد و تانسو چیلدر نخست‌وزیر ترکیه به زودی از ازبکستان دیدار می‌کند.

دولتهای آسیای مرکزی، ترکیه مسلمان با دولت لائیک (غیر مذهبی) را در برهه‌ای به غرب می‌دانند و تصور می‌کنند از طریق ترکیه می‌توانند روسیه را دور بزنند و از غرب تکنولوژی و سرمایه وارد کنند.

اما آرزوی ترکیه هم برای دستیابی به آسیای مرکزی چندان سهل الوصول نیست، مگر آنکه پول نقد، و یا به عبارت دیگر ارز محکم به مقدار فراوان فراهم آورد. از سوی دیگر کشورهای آسیای مرکزی کم کم می‌آموزند که با غرب

بازار منطقه‌ای خاور میانه و اندوه مصریان

پیشرفت می‌کند. یوسف پطرس غالی، کاردار اقتصادی در یکی از سفارتخانه‌های مصری می‌گوید: مشکل اینجاست که در مصر عملکرد اجتماعی دولت را با بخش دولتی یکسان می‌شمرند. چنین تصور می‌شود که اگر یک بخش پیش برود، آن دیگری نیز پیشرفت می‌کند.

مصریان زنده می‌مانند زیرا مثل همیشه به فضیلت بردباری، انعطاف و خیریه دادن آراسته‌اند. مردم قوت روزانه شان را تقسیم می‌کنند و بندرت کسی از گرسنگی می‌میرد، اما به نظر جامعه شناسان مصری، اوضاع مصر بسیار وخیم است. به نظر آنها هیچگاه وضعیت اقتصادی طبقات مادون طبقه متوسط در مصر تا بدین حد نبوده است. در یک سو ۱۳ میلیون مصری در محله‌های فقیرنشین در هم می‌لولند و در سوی دیگر ثروتمندان در بانکهای خارج پول جمع می‌کنند. در این میان طبقه مادون طبقه متوسط شهرنشین که نه این است و نه آن، باید از تلویزیون دولتی مصر آگهی‌های تجاری جای ارزان و اتوموبیل‌های مجلل گران قیمت را مشاهده کند.

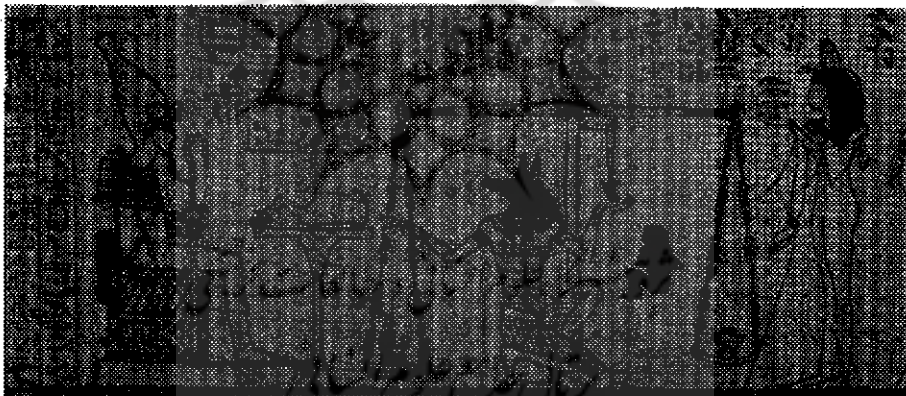
روزنه‌ای برای نفوذ اسلام‌گرایی

هیچ انقلابی مصر را تهدید نمی‌کند، اما بی‌عدالتی اجتماعی زمینه را برای جنبش اسلام‌گرایی مساعد می‌کند. عملکرد جنبش اخوان المسلمین، در سیاست و مسائل اجتماعی، همیشه اثرگذار بوده است. واکنش دولت مصر در مقابل حرکت‌های اخوان المسلمین نیز بسیار شدید و سرکوبگرانه بوده است. رژیم حسنی مبارک مصمم است که به دام اسلام‌گرایان نیفتد و می‌کوشد فرقی بین اخوان المسلمین، به عنوان نیای گروه‌های مبارز امروزی و این گروه‌ها نگذارد. گروه‌های مبارز عمدتاً در بخش کینه خیز مصر علیا عرض اندام می‌کنند. در یک مبارزه بی‌امان سه ساله، دولت با قربانی کردن صنعت جلب سیاحان، پس از قتل چند سیاح، عاقبت توانست مقاومت بنیادگران را در هم

ندارد. فارغ التحصیلان دانشگاه‌ها ناامیدانه به جستجوی کارهای سخت یدی می‌پردازند. آنها حتی حاضرند نوظافتچی باشند اما بیکار نباشند. گیر آوردن پست‌ترین شغل در ادارات وابسته به یک وزارتخانه کار حضرت قیل است. رژیم مصر به خود می‌بالد که رشد جمعیت را از ۲/۷ درصد به ۲/۲ درصد در دهه گذشته کاهش داده است. اما در کشوری که مساحت زمین‌های قابل کشت آن از هلند هم کمتر است، ۶۰ میلیون نفر باید سیر شوند. فاجعه در این است که نیمی از این جمعیت زیر ۲۱ سال سن دارند. شاخص‌های اقتصاد مصر درخشان هستند و مقام‌های بلند پایه مصری دائماً می‌گویند اقتصاد مصر رو به رشد است، اما اقتصاد دانان مصری معتقدند فقط یک رشد پایدار ۷ درصدی می‌تواند تامین‌کننده شغل برای

با آنکه مصریان در جنگ‌هایی که با اسرائیل داشته‌اند شکست خورده‌اند. اما هنوز از جنگ دیپلماتیک دست نکشیده‌اند. از جمله بر سر پیمان عدم تکثیر سلاح‌های هسته‌ای به شدت با اسرائیلی‌ها مقابله می‌کنند. این پیمان چند هفته قبل برای مدتی نامحدود تمدید شد، بی‌آنکه در آن ذکر از زرادخانه هسته‌ای نامشروع و مخفی اسرائیل شده باشد. با این حال مصریان، نسبت به خطر تولد یک خاورمیانه نوین حساسیت بیشتری دارند، زیرا در خاورمیانه نوینی که طرح ایجاد آن هم اکنون در حال شکل‌گیری است، اسرائیل حضوری جدی دارد و ممکن است دیگر حنای رهبری مصری برای اعراب رنگی نداشته باشد و شاید مصریان هرگز حتی نتوانند خواب رهبری پر جوش و

خسروش دوران عبدالناصر را ببینند. مصریان پیش از سایر اعراب با اسرائیل قرارداد صلح امضاء کردند، اما این روزها این دلشوره آنها را رنج می‌دهد که مبادا از سایر اعراب عقب بمانند. هنگامیکه شیمون پرز، وزیر امور خارجه اسرائیل با



جویندگان کار مصری باشد.

خصوصی سازی یا سرعت حرکت حلزون

با کمک مالی آمریکا، بخشی از زیر ساخت‌های اقتصاد مصر دگرگون شده است. تلفن‌ها به نحو معجزه آسایی کار می‌کنند. مازاد تولید برق وجود دارد و شاید بزودی یک خط مترو (قطار زیرزمینی) از هرج و مرج ترافیکی و راه بندانهای خیابانهای قاهره بگاهد. اما سرمایه داران مصری هنوز باید با مقررات دست و پا گیر کشورشان کله‌جار ببروند. مصر از لحاظ نظری روند خصوصی شدن را پذیرفته اما شتاب آنرا با موقعت‌های اقتصادی و سیاسی خود تنظیم می‌کند. در واقع به قول مقام‌های صندوق بین المللی پول روند خصوصی شدن با سرعت حرکت یک حلزون

لحنی شیه خاخام‌های یهودی همکاری‌های اقتصادی منطقه‌ای را بشارت داد، مصریان اندوهگین شدند، زیرا از نقشی که در این همکاری منطقه‌ای، و در واقع بازار مشترک خاورمیانه خواهد داشت، راضی نیستند.

در بازار منطقه‌ای آینده، مصریان کارگران، اعراب ثروتمند سرمایه‌داران و اسرائیلی‌ها مغزهای متفکر خواهند بود. مصریان با خود می‌اندیشند آیا کشورشان محکوم است از این پس فقط کارگر ساده و نیمه ماهر عرضه کند؟

ظواهر امر نشان می‌دهد مصر فقط کارگر ساده و نیمه ماهر صادر خواهد کرد. یکی از شومترین ارقام در آمارهای مربوط به مصر، رقم نیروی کار مازاد آن است؛ هر ساله ۵۰۰ هزار جوان به بازار کار مصر اضافه می‌شوند؛ در جایی که کاری برای ارجاع به آنها وجود

حرمت و پرونده‌سازی و تهمت‌زدن پناه می‌بریم،

روزگاری است که بسیاری کلمات با حفظ حجاب کلاسیک خود، تغییر معنا داده‌اند، یکی از این واژگان، همین کلمه «روشنفکر» است، یا همین مثلاً «تعديل دولتی» و «تعديل نیروی انسانی» که در نهایت چیزی جز اخراج نان‌آوران خاتوارها از کار نیست. یا «توسعه» که همان فقر اکثریت و کیسه بستن نوکیسه‌هاست. حالا حکایت کرده چرخاندن روشنفکران با استفاده از معانی غریب «تساهل» و «تسامح» است. بگو سکوت، بگو سازش، و خودت را راحت کن، مردم ما حالا لااقل به قدر تو که می‌فهمند! روشنفکران ما در خلوت خود، به این افسردگی مشترک اقرار می‌کنند، اما شهامت پس زدن نقاب را ندارند. درینا عدالت طلبان تنها مانده، که وارثان پیروزی شما کیانند؟

در حالیکه تو دروغ می‌گویی تا بوی بی‌تربیت، آدمک! اول از بیداد می‌خوانی، تا ترس می‌گیری، می‌گویی ما چاکران درگاه سلطانییم.

●●●

نهایت مبارزه تاریخی و سرنوشت‌ساز روشنفکر ما، آیا فراگیری بستن گره کراوات است؟ پشت درهای کلون شده، غرزدن است؟ دوست ندیده اما آشنا، محمد باقر معین خراسانی تا دیروز در ایران مترجم انقلابی‌ترین و چپ‌ترین اشعار شاعران فلسطین بود، امروز B.B.C و دلالی فرهنگی! چرا؟

من شاهد بوده‌ام که بعضی شبه روشنفکران مطبوعاتی خودشان هزار سوراخ کاوش کرده‌اند تا شاعره تلفن آقای معین را بدست آورند. آورده‌اند، خود زنگ زده و نشانی و تلفن داده‌اند و در خواست کرده‌اند که

زیر سقف سانسور سخن گفتن، توجیه سانسور است

ما چاکران درگاه سلطانییم

برای شناخت جریان روشنفکری، برگردیم و به دوره‌هایی که ادعای رهبری لااقل صنفی- فرهنگی داشته‌اند، اندکی دقت کنیم، درست این ادوار، مقاطعی خاص بوده است، روزگارانی که دیگر هر نوع اعتراض لفظی، بی‌خطر جلوه می‌کرد، و افشاگری به معنای ابراز اطلاعات سوخته بود:

۱- بعد از فرونشست توفان مشکوک انقلاب مشروطیت

۲- اواخر دوره حکومت احمد شاه

۳- دوره کوتاه فرار پهلوی اول

۴- دوران حکومت ملی مصدق

۵- روزگار معروف به ایام فضای باز سیاسی،

۶- تا دو سال بعد از پیروزی انقلاب اخیر ایران

۷- و نیمه دوم این دهه

اما تا حساب و کتاب و معامله پیش می‌آید، با پیش گذاشته می‌شود که: «آقا، ما زندان بودیم.» در دوره پهلوی دوم، دو بار هر بار چند شبی بازداشت بوده‌ام، بعد خبر می‌رسد که آقایان مشکل غیرسیاسی داشته‌اند، حالا این ملت تاکی باید تاوان چند شب زندان رفتن آنان را بدهد؟، بخدا خجالت دارد. بعضی‌ها تا مشکلی پیش رویشان سبز می‌شود، به این وکیل و آن وزیر پناه می‌برند، اما ماشالله در مقالاتشان، در نقد و تفسیر و تحلیل‌هایشان، بیا و ببین، به گونه یک «برانداز» رخ می‌نمایند. آقا تو اول پشتت را پُر می‌کنی، بعد با سازش از درون، بیرونی‌ها را قربانی می‌کنی، جوانان صادق شهرستانی هم گمان می‌کنند تو روح مصدقی، تو روح لنینی، تو روح امام علی (ع) هستی، تو فلاتی و بهمانی،

محمود درویش فلسطینی، روشنفکر مبارزی نیست، روشنفکر خسان کفانی بود، محمود درویش با قبول امتیاز «کاندیدا توری برای جایزه ادبی نوبل» لااقل برای مدتی عمده سیاست‌های جهانی دز منطقه شد. در شوروی سابق «دیفوشنکو» شاعر شهید ضد نظام سوسیالیستی نبود، اپوزسیون دست پخته همان نظام بود تا نظام بتواند در پشت چهره او، مدعی رعایت آزادی در جامعه شود (در قبال مراجع حقوقی و قضائی بین‌المللی)، روشنفکر در حقیقت گورباچف بود که پیش از آن که گنبد برادری روسی درآید، آهسته فتر را رها کرد.

روشنفکر آمریکای لاتین «بوسا» نیست که در آرزوی کسب قدرت ریاست جمهوری، می‌خواست تداوم بخش دیکتاتوری در مین خود باشد، روشنفکر آمریکای لاتین «صدرگوزالو» است. روشنفکر آفریقا «امه سزره» نبود، پاتریس لومومبا بود، کارآزمایی طبل او، ترانه‌های امه سزر را کمرنگ کرد.

آیا ما باید در انتخاب الگوها تجدید نظر کنیم؟ و اصلاً چرا «واسطه»، چرا «الگو»؟ آیا مفهوم «بازگشت به خویش» هنوز می‌تواند به عنوان یک «ارزش عملی»، شبه دانسته‌های غلط را از ذهن ما بزداید؟ و آیا تنها «زدودن بدی» می‌تواند به «کشف خوبی‌ها» منجر شود؟ باید از خودمان شروع کنیم، از صفر! تا کسی پیاده شطرنج!؟

●●●

اگر روشنفکر همین است که حتی بقال سرکوجه او را استعمار می‌کند، ما نمی‌خواهیم روشنفکر باشیم. اگر روشنفکر همین است که برای چاپ یکی دو کلمه از کار خود، به دست بوسی سردبیران مطبوعات می‌رود، ما نمی‌خواهیم روشنفکر باشیم، اگر روشنفکر همین است که برای عقب نماندن از لاف‌ها، از نان سفره فرزند خود می‌زند تا برود در رستورانی در غرب، برای گروه کثیر ده نفره‌ای سخنرانی کند، ما نمی‌خواهیم روشنفکر باشیم. اگر روشنفکر همین است که نهایت آرزوی تاریخی و افتخار آرمانی و ملی‌اش، مصاحبه پر صله - پینه با رادیو B.B.C است، ما نمی‌خواهیم روشنفکر باشیم. اگر روشنفکر همین است که به اشتباه به عنوان «دگواندیش» خوانده می‌شود، دیگر تکلیف روشن است، دگواندیشی که قابل کنترل و هدایت و «بازی خوردن» است، چه معنا دارد، دگواندیشی که عمده بازی‌های حقیر سیاسی زودگذر شناخته شده می‌شود، چه معنا دارد؟

ما روشنفکر نداریم، میرزا بنویس داریم، میرزاهای فرصت طلبی که در بحرانی‌ترین ادوار اجتماعی و سیاسی، می‌روند و دوره کمین را تجربه می‌کنند، همین که آنها از آسیاب افتاد، آرام آرام زبان می‌گشایند، راه می‌افتند و سند جعل می‌کنند تا خود را به عنوان فامیل درجه یک مبارزین و پاکان معرفی کنند.

اجتماعی

میرزاهای ما میراث خواران رنج دیگرانند، که تنها در دوران آرامش یا دشمن فرضی اعلام جنگ می‌کنند، آنهم جنگی عادلانه (I) و از پیش اعلام شده! اما همین که نیک بنگری، چیزی جز یک تکه پارچه سفید به مثابه بیرق آتش بس در دست نداشتند. میرزابنویس‌های ما در صورت احتمال خطر، مهارت شگفتی از خود نشان

●●●

چرا اعلام بازنشستگی نمی‌کنند؟

روشنفکر خوب ما فروغ فرخزاد ستم دیده بود، ستم دیده‌ای که ستمگر نشد، روشنفکر صدیق ما غلامحسین ساعدی بود، بی‌آزار و بی‌دروغ زیست و در

روشنفکر ما حتی شهامت برگزیدن سکوت را هم ندارد، چه رسد به اعتراض!

می‌دهند، تغییر معنای سازش و تسلیم به تسامح و تسامح، مولود همین مهارت نبوغ آساست. در این زمینه باهوش‌ترین (I) روشنفکر ما احسان نراقی است.

ما روشنفکر نداریم، جریان روشنفکری هرگز در ایران حتی به تعریف فرهنگ مونتاژ و مرتناژ فرهنگی آن جا نیفتاده است. همان‌گونه که هرگز فتودال و سرمایه‌دار نداشته‌ایم. ما ملاک و صاحب زمین داریم، اما فتودال نیست. این چه فتودالی است که دائم دستش در دماغش است، ما سرمایه‌دار هم نداریم، این چه سرمایه‌داری است که تریب را با دست می‌خورد. روشنفکر ما هم از همین دست است. میرزاهای ما هم مولود همین جامعه‌اند. شهامت شنیدن حرف حق را ندارند، اما اگر فرصت کنند، دُن کیشوب درونشان به «سرون» بدل می‌شود که بتوانند برای برقراری قدرت به سود خود، همه را حذف کنند.

ما آنقدر روشنفکر ندیده بودیم که ناگهان شانزده میلیون رأی به دامن بنی صدر ریختیم، حاشا می‌کنید؟ بسیاری آنانی که روز روشن نقاب حلاج را برمی‌دارند، و شب هنگام شبلی می‌شوند، با کلوخی در دست و ترسی تاریخی در دل. این عده نمی‌گذارند حتی نسلهای جواتو، تکلیف خود را به روشنی دریابند، بخشی جواتو از جامعه‌ها ظاهر! روشنفکری ما لااقل جدیت و صداقتی از خود نشان می‌دهند، اما فرهنگ پدرسالاری فرهنگی به آنها فرصت نمی‌دهد تا جبراً احتیاجی گذشته را لااقل پاسمان کنند.

بسیارند روشنفکرانی که حتی قادر به ابراز عشق به خانواده و همسر و فرزندان خود نیستند، اما مدعی رهبری فرهنگی جامعه‌اند. کم نیستند میرزابنویس‌هایی که از همسر خود، کلفتی و کنیزی در خانه ساخته‌اند، اما خود را در جامعه، بیرق‌دار دفاع از حقوق زن و شارح فمپنیسم معرفی می‌کنند.

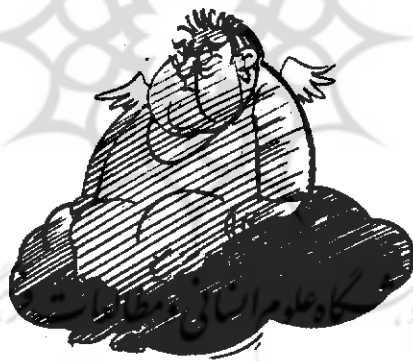
همه دروغ می‌گویند!

میان پیام انسانی مطالبشان تا نیت و عملشان فاصله چنان بعید است که سنگ هم از کشتی وجود اینان دچار افسردگی می‌شود.

است، اما به برخوردها و نظر و نگاه اخیر او دقت کرده‌اید. مثلاً برخورد این شاعر با شعر سپهری، برخوردی هنری و کلامی در حوزه عزت یا حقیض شعر سهراب نبوده است. شاملو بر اساس زمان و به اقتضای جریانهای سیاسی و اجتماعی دست به تحرک کارساز می‌زند. زمانی این صحبت را پیش آورد که سهراب‌زدگی داشت تاریخ‌خواب آدمها پیش‌روی می‌کرد، آنهم بخش صوفیانه و از واطلبانه شعر او، و نه بُعد فعال ذهن سهراب. شاملو در حقیقت به این بی‌پناهی فرهنگی و سایه‌گزینی مردم در خواب شعر سپهری، پاسخ داده است. داشت یکشنبه هزار هزار سهرابچه بدنیای می‌آمد، یا فکر می‌کنید که چرا شعری که به روزبه، تقدیم کرده بود، پس گرفت. روزبه همان روزبه است. گندی که کیانوری بالا آورد، شاملو با این عمل به جریان مهندس نورالدین پاسخ داد، یا برخورد با موسیقی ملی حتی، اقتضای سیاسی داشت، نه اینکه موسیقی ملی پُست است. و حتی مسئله فردوسی و شاهنامه، شاهنامه داشت در کنج خانه‌ها در بخار کوبن و نان و بلیط اتوبوس می‌پوسید، اگر شاملو دفاع می‌کرد، به عنوان یک دگراندیش، دفاعش، نوع دفاع جریانی تلقی می‌شد، و بی‌نمر می‌افتاد، او ضربه‌ای به موضوع در حالی فراموشی زد، و چون به طیف مقابل معروف بود مجموعه نظام اجتماعی را به سوی طرح دوباره فرهنگ ملی و حماسی (که شاهنامه نماد رسمی آن است) فرا خواند. همیشه نمی‌توان با «تعریف» به احیاء حیاتی برخاست، گاه «انکار و نهی» هم کار همان «تعریف» را می‌کند حالا بسا در یک شرایط ویژه، شاملو برای ثبت حرکتی مثبت، دوباره سپهری و شعر او را تأیید کند. باور این مسئله به عنوان یک حرکت فرهنگی عاری از موارد سیاسی و پنهان آن، برای من دشوار است که شاملو، فردوسی را یله کند و سپهری را هم نخوانده باشد!

روشنفکر، این پیاده شطرنج جامعه امروز ما، دوران کوتاه اعتماد ملی و مردمی خود را سپری کرده است، از مردم بازمانده است، از صفوف مردمی باز مانده است، ناتوانی‌ها، ترس‌ها و اضطرابات به او فرصت یافتن آن خویشتن گمشده را نمی‌دهند، و این عین بحران است، و تازه این هفت تعبیر از یک خواب مشترک است، خواب پیدگان شطرنج، دروغ! ما بسیاریم، البته که ما بسیاریم، اما یکی در خانه و یکی در کوچه. کوچه خانه و کوچه کوچه؟ یکی در خانه گمان می‌کند که از کوچه بوی هوای همه‌می‌آید. یکی در کوچه، بی‌خبر، بی‌خواب و خاطر، تنها با چراغ خانه سخن می‌گوید. اما راستش را بخواهید نه در کوچه حرفی از هوای همه‌می‌شنیده‌اند، نه در خانه چیزی از چراغ شکسته دیده‌اند. چه سکوت سرب‌آلوده غلیظی!

غربت دق کرد. روشنفکر رنج‌کشیده‌ما اسماعیل خونی است، و... ما هم روشنفکر داریم، اما آنقدر ناپاب و دیر دریافته از سوی ما، که نه آنها، بلکه ما خود آنها را در این ولولۀ بی‌کرانه از یاد برده‌ایم. ما می‌توانیم باز شاهد ظهور جلال آل احمد‌های سالم‌تر از خود جلال باشیم، اما اهل صداقت تا بوده در محاصره بوده‌اند، بویژه از سوی طیف و همرنگهای خود. هنوز که هنوز است صفحات نخست



مطبوعات ما در اختیار میرزا بنویس‌هایی است که مردم از سر ناچاری به مطالب بظاهر انتقادی‌اشان پناه می‌برند. میرزابنویس‌های دیکتاتوری که دم از دمکراسی می‌زنند، اما در جامعه فرهنگی به حکومت «شبان» رنگی خود ادامه می‌دهند. جلال آل احمد اگر زنده می‌ماند بسا می‌توانست به بدنه چنین تفکری یورش آورد، اما جانشینان او، خیرا پیراهن جلال برای جانشینانش بسی فراخ است، مدعیان و پیروان او در آن جامه، مضحک دیده می‌شوند. جلال با همه ضعف‌ها و گاه عقب‌ماندگی اندیشه، در زمان خود، چراغ‌اندازی مؤثر بود، اما امروز ما با خاکستر شمس آل احمد‌ها، حتی دستمان به سرمان نمی‌رسد، ما بقی هم همان شمس‌اند، فرتوت و خسته، فقط نمی‌دانم چرا اعلام بازنشستگی نمی‌کنند؟! لااقل کاری هم نکرده‌اند که به پاس آن، مجبور به رعایت سنت «پدرپرستی» شویم!

نمونه بارز روشنفکری در ایران امروز، احمد شاملو